

گردودلار



مهدی استاد احمد
شعر طنز

چندی است که دارد به مایه جور می آید فشار

حال هوا و جیب ما خیلی ندرند اعتبار

فنجان قهوه چون تهی شد، شد دو تانقش آشکار

اوقات بنده تلخ شد مثل ته تلخ خیار

خسته شدم ای روزگار یک مصرع تازه بیار

از یک طرف گرد و غبار، از یک طرف نرخ دلار

از یک طرف گرد و غبار، از یک طرف نرخ دلار

از یک طرف گرد و غبار، از یک طرف نرخ دلار

از یک طرف گرد و غبار، از یک طرف نرخ دلار

بی مژه شد گرد و غبار، کافی است صحبت از دلار

تخته سیاه

چهارشنبه با باران و گرانی ارز

اگر به دنبال برنامه فرهنگی متفاوت برای امروز هستید، نشست شهر کتاب مرکزی درباره سنایی را از دست ندهید. این نشست درباره «نظام جمال شناسی در شعر سنایی» است که ساعت چهار و نیم بعدازظهر در مرکز فرهنگی شهر کتاب و با سخنرانی علی اصغر ارجی برگزار می‌شود. گزارش‌ها درباره آب و هوای امروز هم می‌گویند که هوا همچنان ابری و بارانی است و با بیشترین دمای هوا ۱۳ درجه سانتی‌گراد و کمترین دمای ۳ درجه سانتی‌گراد، روز چهارشنبه را در تهران می‌گذرانیم. بازار ارز هم چنان ملتهب است و به هریک دلار، پنج هزار تومان بسیار نزدیک شده‌ایم.

تیترا مصور | جیغ

واسکو گراگالو



در متن حاشیه

کاوه فولادی نسب

در ستایش شرافت



پدر من هفتادسالش است. همین حدود یک ماه پیش تولد هفتادسالگی‌اش را جشن گرفتم. یک روز صبح، اواخر هفته پیش، مادرم تلفن کرد که برای «بیانات اتفاقی افتاده» سرم گیج رفت. گفت سر کوچه خانه‌شان دو موتورسوار کیف‌بابا را زده‌اند و بابا که دسته کیف روی شانه‌اش بوده، خورده زمین و یکی دو متری دنبال‌شان کشیده شده، اما خوشبختانه حالا جز سوزش زخم در تن عارضه دیگری ندارد. چشم‌هایم سیاهی می‌رفت. گفتم «چشم‌هایم چی؟» دو سه روز قبل از این حادثه، پدرم جراحی چشم داشت؛ آب‌مروارید؛ و وقتی دزد هارفته بودند سرفوتش محافظ تخم‌مرغی شکل سفید روی چشمش بود و درک این مساله که جز کهولت، کسالت هم دارد، کار پیچیده‌ای نبود. سر گیجه جای خودش را به عصبانیت داد. دلم می‌خواست آن دو نفر را ببینم و به‌شان بگویم «خیلی بی‌مروتی. دزد هم در ده‌های قدیم، لوطی‌تر بودند.» شاید تصور جامعه‌ای بدون دزد و دزدی‌زادی ایده‌آلیستی باشد. با این روندی که جامع شهری در جهان معاصر سپری می‌کنند، به نظر می‌رسد باید عوض خیالات آرمانی و آرمان شهری غیر قابل تحقق، سراغ مواجهه‌های منطقی و واقع‌بینانه رفت و حتی در تقسیم کار اجتماعی، دزدی را هم به رسمیت شناخت! حالا گیریم منزلت اجتماعی پایینی داشته باشد و شغل‌های دیگر مشمول مجازات‌هایی شوند. مگر خیلی از شغل‌های دیگر هم نیستند که شغل‌شان محکوم و مجازات می‌شوند؟ خوبی این شکل مواجهه این است که می‌شود درباره‌اش حرف زده مثلاً می‌شود از: «اخلاق دزدی» گفت. بله، می‌دانم که از نگاه اکثریت قریب به اتفاق مردم، دزدی در ذات خودش کاری غیراخلاقی است. اما همین کار را هم می‌شود غیراخلاقی انجام داد یا غیراخلاقی‌تر! و مثل هر کار دیگری می‌شود در انجامش شرافت بیشتر یا کمتری به خرج داد. می‌شود سراغ سالن‌دها و کودکان و خانم‌های باردار و آدم‌های ناتوان رفت. بله، می‌شود دزد بود و در عین حال اصول و پرستیسپ هم داشت. ... آبله، می‌شود تابع قانون نباشی، می‌شود اصلاً خلاق‌فکار باشی، اما در عین حال شریف و شرافتمند هم باشی.

در خواب خیابان

سید اکبر میرجعفری

به بچه هامون چی بگیم؟!



اغلب اقوام ما یا معلم‌اند یا آموزش و پرورش. به همین دلیل ما به سادگی می‌توانیم یک آموزش و پرورش غیرانتفاعی تأسیس کنیم؛ چون علاوه بر معلم، در بین اقوام، معاون، مدیر، ناظم و دفتردار هم داریم؛ گرچه تا به حال یک دبستان غیرانتفاعی هم تأسیس کرده‌ایم. طبیعی است ما هم معلمان خوب در فامیل داشته باشیم و هم معلم بد؛ اما عادت داریم همه را خوب و درجه یک ببینیم. مثل اکثر مردم که در بین اقوام‌شان هیچ انسان بدی وجود ندارد و احتمالاً آدم‌بدهای جامعه از سیارات منظومه‌های دیگر به زمین آمده‌اند. اینها را گفتم که بگویم: چندی پیش جمعی از اقوام ما که پدر هشتاد و چند ساله من هم همراه‌شان بوده، رفته بودند بیلاق تا آب و هوایی عوض کنند. به آنجا که می‌رسند، دو تن از مردان بازنشسته فامیل که هر دو شش علاوه بر معلمی، سابقه ناظمی مدرسه را هم دارند، با یکدیگر شوخی‌شان می‌گیرد و شروع می‌کنند به همدیگر سنگ پرتاب کردن؛ و البته از سنگ‌های خاری کوه. از قضا یکی از این دو نفر که زرتگر بوده برای در امان ماندن از سنگ، پشت سر پدر من پنهان می‌شود. اما طرف مقابل کوتاه نمی‌آید و سنگش را به سمت حریف پرتاب می‌کند. پرتاب کردن سنگ همان و جاری شدن خون از سر پدرم همان. و اما بعد: واقعاً به بچه‌هامون چی بگیم؟

این نامه اخلاقی حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

اعتقاد

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: الیاس حضرتی
- جانشین مدیرمسئول و رئیس شورای سیاست‌گذاری: بهروز بهزادی
- سردبیر: سیدعلی میرفتاح
- معاون اجرایی: حجت طهماسبی
- مشاور مدیرمسئول: محمد حضرتی
- رئیس سازمان آگهی‌ها: علی حضرتی
- نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
- تلفن: خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
- توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
- چاپ: نشر روزتاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۲/۱۸ ■ غروب آفتاب: ۱۷/۴۵ ■ اذان مغرب: ۱۸/۰۲ ■ اذان صبح فردا: ۵/۱۲۷ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۵۲

مزخرفات فارسی

رضا شکراللهی

بُزدل یا جگر آور؟



دوشنبه‌شب من در فوتبال، تخمه‌به‌دست، نشستیم به تماشای مناظری علی کریمی و دیدرکل فرانسویون فوتبال، تا شاید تلخی اخبار روز را بشورد ببرد. مناظرهای بود بس داغ، و وقتی داغ‌تر شد که کارلوس کی‌روش پیام فرستاد که کریمی «بُزدل» است. و کریمی مثل خیلی از مردم چشم‌هایش گشاد شد و گوش‌هایش داغ که مگر همین ایستادن او در برابر کانون قدرت در فوتبال عین پردلی نیست؟! القصه، خیلی بی‌ربط، یاد افتاد به کتاب گران قدر - در برخی موارد، بسیار سخت‌گیر - «غلط ننویسیم» زنده‌یاد نجفی، که معتقد بود چون «بُزدل» در متون قدیم فارسی به کار نرفته، بعداً است در اصل همین بوده باشد و اصلش گویا «بُذدل» بوده که بر اثر تحریف مبدل به «بُزدل» شده است. اما جدا از این که «بُزدل» را ده‌ده‌صا احتیاطاً معنای «ترسان و نامردوبی‌دل و ترسو» هم ضبط کرده، در ادبیات قدیم اصطلاح «بُزجگر» هم دقیقاً به همین معنای «ترسو» داشتیم. درست است که، به تعبیر زنده‌یاد نجفی، بز به چستی و جلالی معروف است، ولی به‌قول زنده‌یاد حمید فرزام، رسیدن هم که نشان ترس است، از خصوصیات بارز بز است که وقتی با چالاک در آمیزد، اثرش دوچندان می‌شود. هم چنان که مثل طنزآمیز «بُزگر دوبار رم می‌کند» هم مؤید همین معناست. شیرینی ماجرا این است که در اصطلاحات قدیم فارسی برای وصف آدم ترسو فقط از «بُز» یا فقط از حیوان کمک نمی‌گرفتند. برخی مترادف‌های «بُزدل» این‌ها بوده است و حیف که دیگر کاربرد ندارند: بُزجگر، آهودل، اشتردل، کبک‌زهره، گاولد، گاوزهره، مرغ‌دل، سیمابدل، کلنگ‌دل و... حالا که پای بز و جگر در میان است، در مقابل بُزدل و ترسو، به یکی از اصطلاحات زیبای فارسی برای آدم پر دل و بی‌باک اشاره می‌کنم که تقریباً مهجور شده و نزدیک است که کاملاً از یادها برود: جگر اور. معنایش را که گفتم، مصداقش هم امروزه کیست جز همین علی کریمی که در رویارویی با قدرت، از طبیعتی‌ترین احساس‌ها که همانا «ترس و بُزدلی» است، فرسنگ‌ها دور است.

میکروسکوپ خصوصی من

امیر پوریا

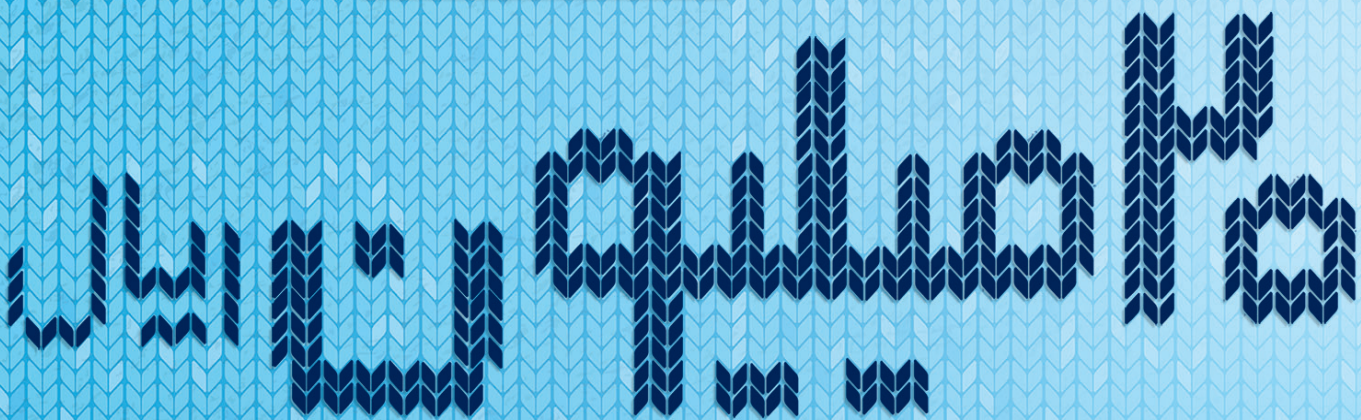
جشنواره باظرفیت‌ها



این روزها که محیط مجازی و رسانه‌ای از واکنش به حرف‌ها و -بیش از آن- به «لحن» ابراهیم حاتمی‌کیا در مراسم اختتامیه سی‌وششمین جشنواره فیلم فجر لبریز است، سخن گفتن از ظرفیت‌های فردی و حرفه‌ای مشهود در این دوره از جشنواره، ممکن است عجیب به چشم آید. اما با تجربه اعتراض‌های بی‌قاعده دوره قبل که بسیاری از آنها در ابعاد خود، لحنی به طلبکاری حاتمی‌کیا امسال و تمام این سال‌ها داشت، باید به این وجه هم توجه کنیم که امسال بر آیندی از ظرفیت و برخورد معقول با داوری‌ها در روزهای پایانی جشنواره دیده و حس می‌شد. (البته منتهای اعتراض عجیب خسرو معصومی). اینها نشان می‌دهد که می‌توانیم آن آشفتگی سال گذشته را نتیجه کم‌تجربگی و شتاب در واکنش‌های محیط مجازی بدانیم. در حالی که پارسال وضعیت به جایی رسیده بود که تقریباً تمام بازیگران نقش‌های عمده در تمام فیلم‌ها با قطعیت ادعای کردند که بنا بوده برنده سیم‌رغ باشند ولی دست‌هایی کار بوده تا حتی کاندیدا نشوند، امسال روحیه تشویق یکدیگر به استقبال از پیمان جمشیدی و پس‌زدن و زودن آن رفتار ناپسند انجامید. البته نوع اجرای نامناسب رضا رشیدپور در اختتامیه که بازی «طرفداران هر کس برایش دست بزنند تا ببینیم کدام بیشترند» به راه انداخت، می‌توانست این توازن را به‌شدت بر هم بزند. او باید می‌دانست که مانند بینندگان پای تلویزیون و شرکت‌کنندگان نظرسنجی‌های برنامه «هفت» بسیاری بدون دیدن فیلم‌ها رای می‌دهند یا سوت و کف می‌زنند و نباید بازیگران حاضر را با این واکنش‌های کم‌اعتبار، تا آستانه دلگیری پیش برد. اما خوشبختانه سعه صدر و بزرگسالی اهالی سینما از مجری تلویزیونی بیشتر بود. اگر آقای حاتمی‌کیا شش‌ده، سه‌ده پیش خود بود، با قطعیت می‌توانستیم از این دوره جشنواره با عنوان دوره ظرفیت‌مدار، یاد کنیم. حاج کاظم خود او بود که رو به جماعت توی آژانس فیلم «آژانس شیش‌های» می‌گفت: «هن واسه صبر تون به یا علی (ع) می‌خوام». حالا تمام جمعیت باید رو به این یک نفر همین را بگویند و از او صبر پیشه کردن طلب کنند؛ که چنین نکرد و گذشت و روسیاهی به‌زغال ماند.

جشنواره زمستانی سامسونگ

هدیه نقدی تا



فقط با ضمانت سرویس
۰۲۱-۸۲۵۵

برای اطلاع از شرایط حتماً به سایت سرویس مراجعه فرمایید.

برای مدت محدود